

بررسی فقهی - حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۲۰

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۱/۱۰

غلام رضا بهروزی لک*

عباس سلیمانی**

بند نهم از اصل یکصد و دهم قانون اساسی که مربوط به وظایف و اختیارات رهبری است، از امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم سخن می‌گوید که از آن به کلمه تنفیذ تعبیر می‌شود. انجام وظیفه رئیس‌جمهور نه فقط منوط به طی کردن مراحل مختلف (ثبت نام و تأیید صلاحیت و کسب اکثریت آرا) است، بلکه طبق قانون اساسی به امضای ولی فقیه منوط می‌باشد. حال سؤال مهم و اساسی این است، که مفهوم فقهی و حقوقی امضای حکم ریاست جمهوری چیست. آیا این امر یک امضای صوری و تشریفاتی یا تنفیذی و شرعی است؟ آیا این امر از وظایف رهبری است که باید امضا کند یا از اختیارات وی می‌باشد که در صورت مصلحت می‌تواند از امضا خودداری کند؟ پژوهش حاضر با رد نظریه تشریفاتی و وظیفه‌بودن امضا بر تنفیذی و اختیاری‌بودن امضا تأکید دارد و با بررسی پیشینه تنفیذ و با تکیه بر فقه سیاسی و حقوق اساسی و مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی و اقوال فقها و حقوقدانان تنفیذی و اختیاری‌بودن امضا را اثبات می‌کند.

کلید واژگان: ولایت فقیه، جمهوری اسلامی ایران، ریاست‌جمهوری، حکم تنفیذ.

* دانشیارگروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

** کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی.

نظام جمهوری اسلامی ایران حکومتی است که دارای ماهیت اسلامی و بر مبنای قوانین اسلام پایه‌گذاری شده است. در رأس این نظام، ولایت فقیه قرار دارد که حافظ و پاسدار حریم ارزش‌های اسلامی و تعالیم اسلام است و امامت امت را بر عهده دارد (بند ۵ اصل ۲ قانون اساسی) و بر تمام ارکان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی نظام ولایت دارد و از اختیارات و وظایف وی محسوب می‌شود؛ چنان‌که در اصل پنجم قانون اساسی آمده است «در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد». مشروعیت کارگزاران نظام اسلامی به نصب، تأیید و تنفیذ وی است. این امر در قوه قضائیه با نصب رئیس آن (بند ۶ اصل ۱۱۰ قانون اساسی) و در قوه مقننه با نصب شش تن از فقهای شورای نگهبان (بند ۶ اصل ۱۱۰ قانون اساسی) و در قوه مجریه از طریق امضای حکم ریاست جمهوری محقق می‌شود. اصل ۱۱۰ قانون اساسی به اختیارات و وظایف ولی فقیه اختصاص دارد؛ در بند ۹ یکی از اختیارات و وظایف ولی فقیه «امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» است. از مفهوم امضای «حکم ریاست جمهوری» به تنفیذ تعبیر می‌شود. البته این تعبیر در قانون اساسی ذکر نشده است؛ اما در ماده ۱ قانون انتخابات ریاست جمهوری مصوب ۱۳۹۴/۴/۵ آمده که: «دوره ریاست جمهوری ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه مقام رهبری آغاز می‌گردد». حال سؤال مهم و اساسی این است که مفهوم و ماهیت تنفیذ یا امضای حکم ریاست جمهوری چیست و این امر یک امضای صوری و تشریفاتی یا تنفیذی و شرعی است؟ آیا این امر از وظایف رهبری است که باید امضا کند یا از اختیارات وی می‌باشد که در صورت مصلحت می‌تواند از امضا استنکاف نماید؟ نوشتار حاضر متکفل پرداختن به زوایای مختلف این موضوع است و بعد از بیان مفهوم تنفیذ حکم ریاست جمهوری و ذکر پیشینه این موضوع اقوال موجود در مسئله تنفیذ را بررسی کرده و قول مختار را همراه با ادله و استدلال‌های مربوطه آورده است.

مفهوم تنفیذ حکم ریاست جمهوری

اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران امضای حکم رئیس‌جمهور منتخب را



در ردیف وظایف و اختیارات مقام رهبری قرار داده است. در متن قانون اساسی واژه «امضا» آمده است؛ اما از این امضا به تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری یاد می‌شود. حال اگر بین این دو واژه از نظر فقهی و حقوقی تفاوتی وجود داشته باشد، باید در محدوده همان واژه‌ای که در قانون ذکر شده است، به تحلیل موضوع بپردازیم و اگر فرقی هم نداشته باشد در استعمال هر یک مختار خواهیم بود؛ از این رو اول معنای تنفیذ و امضا را بررسی و مقصود از هر دو را بیان می‌کنیم تا محل بحث روشن شود.

اهل لغت معنای «به اجرا درآوردن» را برای این دو لغت ضبط کرده‌اند (ر.ک: زبیدی، ۱۴۱۴؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۱؛ بستانی، ۱۳۷۵، ص ۹۲۵)؛ برای نمونه فرهنگ ابجدی تنفیذ را به «اجرا» معنا کرده است: «التنفيذ (نفيذ) دخل في الطور (أو في حيز) التنفيذ»: آغاز به آن کار شد، آن حکم به اجرا در آمد (بستانی، ۱۳۷۵، ذیل تنفیذ). «تنفیذ الحکم»: تطبیق حکم، اجرای حکم. «التنفيذی»: آنچه قابل اجرا باشد. «السلطة التنفيذية»: قوه اجرایی و دولت. «نفذ الأمر»: امر به اجرا در آمد (همان). در ذیل واژه امضا آمده است: «أَمْضَى إِمْضَاءً (مَضَى)»: آن امر را به اجرا در آورد. «أَمْضَى الْحُكْمِ حُكْمَهُ»: حاکم رأی خود را به اجرا در آورد. «أَمْضَى الْبَيْعِ»: معامله را قطعی کرد، به اجرا در آورد (همان، ذیل امضا). لذا استعمال هر یک از امضا و تنفیذ به جای دیگری از نظر اهل لغت صحیح خواهد بود. تنفیذ و امضا در ادبیات فقهی و حقوقی مترادف هم و به جای دیگری استعمال می‌شوند؛ با این تفاوت که در اصطلاح فقهی و حقوقی، علاوه بر معنای لغوی، به معنای «اعتباربخشیدن و تأیید» است (مظاهری و دیگران، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۴۳).

معنای اول «به اجرا گذاردن و عملی کردن حکمی است که دارای اعتبار بوده است» (سروش محلاتی، ۱۳۹۲، ص ۱). از این در باب‌های صلوة، وصیت، قضا سخن رفته است؛ برای نمونه: در باب صلوة آمده است «در کراهت انفاذ حکم (اجرای حکم) در مسجد اختلاف است» (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۲۰) و در باب وصیت آمده «وصی اگر از تنفیذ وصیت (اجرای وصیت) ناتوان باشد برکنار نمی‌شود؛ بلکه نیروی کمکی بر او گمارده می‌شود» (همان) که در معنای اجرایی کردن به کار رفته است. معنای دوم «اعتباربخشیدن و اجازه دادن و تأیید» عمل حقوقی قابل ابطال است؛ مثلاً عقد فضولی که فاقد اعتبار است و اثری بر آن مترتب نمی‌شود، با امضا و تنفیذ مالک اعتبار پیدا می‌کند یا وصیت به



بیش از ثلث ترک که اعتباری ندارد، با امضا و تنفیذ ورثه اعتبار پیدا می کند. ظاهراً تنفیذ حکم نیز که در کلمات فقها به کار می رود از همین باب است (هدایت نیا، ۱۳۹۲، ص ۸). تنفیذ در معنای دوم حقی در اختیار مالک یا شخص ذی حق است و الزامی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً اگر وصیت موصی بیش از ثلث اموالش باشد، اعتبار وصیت مشروط به تنفیذ ورثه است و ورثه حق دارند که آن را تنفیذ کنند یا نکنند. اما تنفیذ در معنای اول از سنخ حق نیست؛ بلکه نوعی تکلیف و عمل است که در جهت تحقق یک حکم معتبر انجام می گیرد. در قانون اساسی به صراحت آمده است که رئیس جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجه همه پرسی را امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد که در اینجا امضا برای اجرایی و عملیاتی شدن است (اصل ۱۲۳ قانون اساسی).

با این توضیحات معلوم می گردد که بحث از ماهیت امضای حکم رئیس جمهور توسط ولی فقیه در حقیقت بحث از آن است که آیا ولی فقیه حق دارد که پس از احراز صلاحیت فرد منتخب و پس از رأی مردم درباره فرد منتخب اعمال نظر کند و به تأیید یا رد اقدام نماید یا بعد از آن دو مرحله جایی برای اعمال نظر باقی نمی ماند و او با امضای خود دستور اجرایی شدن را صادر می کند (سروش محلاتی، ۱۳۹۲، ص ۱).

بررسی پیشینه (حکم) تنفیذ در فقه شیعه

تنفیذ به صورت اصطلاحی که امروزه در «تنفیذ حکم ریاست جمهوری» به کار می رود، در زمان گذشته دقیقاً به این شکل و بدین صورت که مردم کسی را به کارگزاری بخش اجرایی کشور انتخاب کنند و حاکم اسلامی رأی آنها را تنفیذ و آن شخص منتخب را به آن سمت نصب کند، نبوده است. از طرف دیگر ماهیت و مبنای تنفیذ به این مطلب وابسته است که ما در واقع نصب کارگزاران دولتی را ذاتاً از اختیارات و وظایف حاکم اسلامی بدانیم تا تنفیذ رأی مردم صحیح باشد؛ چراکه تنفیذ یک امر در صورتی صحیح است که شخص تنفیذ کننده بر آن ولایتی داشته باشد تا بتواند آن را تنفیذ کند. لذا ما برای بررسی پیشینه حکم تنفیذ ریاست جمهوری به دو عصر حضور معصوم علیه السلام و عصر غیبت می پردازیم.

زمان حضور معصوم علیه السلام

پیامبر بعد از هجرت به مدینه، حکومت تشکیل داد و شخصاً مسئولیت امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اجرایی، قضایی را بر عهده داشتند و برای کارهای مختلف اشخاصی را تعیین و نصب می‌کردند؛ برای نمونه عمرو بن حزم و معاذ بن جبل را یکی پس از دیگری حاکم یمن (ابن هشام، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۲۴۱) و عتاب بن اسید را حاکم مکه و قیس بن مالک در همدان، عدی بن حاتم را حاکم منطقه طی، عین فروه مسلک مرادی را حاکم مراد کرد. (جعفریان، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۰۴).

امیرالمومنین علیه السلام نیز در زمان حکومت استانداران و کارگزاران حکومتی را خود تعیین و نصب می‌فرمودند؛ عثمان بن حنیف را به بصره، عمار بن شهاب را به کوفه، عبیدالله بن عباس را به یمن، قیس بن سعد را به مصر و سهل بن حنیف را به شام اعزام کرد (طبری، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۱۶۱)؛ همچنین محمد بن ابی‌بکر و مالک اشتر نخعی را یکی پس از دیگری به فرمانداری شهر مصر منصوب نمود (شوشتری، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۳۵۶).

در زمان غیبت

فقهای شیعه در زمان غیبت هم در طول تاریخ در دو حوزه نظر و عمل در لایه‌های بحث‌های فقهی تصریح کرده‌اند که نصب مسئولان و کارگزاران دولتی از اختیارات ولی فقیه است و کارگزار حکومت اسلامی نیازمند تأیید و تنفیذ و نصب ولی فقیه می‌باشد و ما در اینجا به اختصار به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم.

الف) حوزه نظر

شیخ ابوالصلاح حلبی در کتاب *الکافی فی الفقه* (اولین کتاب فقهی) درباره ولایت فقیه می‌نویسد: «تنفیذ احکام شرعیه از وظایف اختصاصی معصومین علیهم السلام است و زمان غیبت امام معصوم، از وظایف کسانی که ائمه آنان را برای این کار معرفی کرده‌اند. این مسئله بر فقیه بصیر شجاع عادل و متمکن در اجرای احکام واجب می‌شود (حلبی، ۱۴۰۳ ق، ص ۴۲۲-۴۲۳). محقق اردبیلی (متوفای ۹۹۳ ق) به صراحت بیان کرده‌اند که «نصب امرا و سد ثغور که از وظایف ائمه بوده و سایر مصالح عمومی در گستره اختیارات



فقیها قرار می‌گیرد؛ «ومن كونه حكماً فهم كونه نائباً مناب الامام عليه السلام في جميع الامور» از آنجاکه امام فقیه را حکم قرار داده است، معلوم می‌شود که او در تمامی امور نایب امام عليه السلام است» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۱). شیخ محمدرضا مظفر (متوفای ۱۳۸۱ق) می‌نویسد: «فلیس المجتهد الجامع الشرائط مرجعاً فی الفتیة فقط بل له الولاية العامة فيرجع اليه في الحكم و الفصل و القضاء و ذلك من مختصاته لا يجوز له احد ان يتولاه دونه الا ياذنه»: مجتهد جامع الشرائط فقط در فتوی‌دادن مرجع نیست، بلکه در همه آنچه که عموم مردم به آن نیاز دارند از حکومت و قضاوت و غیره ولایت دارد و برای غیر او تصدی اینها جایز نیست، مگر با اذن و اجازه مجتهد (مظفر، ۱۳۸۰، ص ۳۴-۳۵). شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ق) نیز معتقد است: اگر فقیه که از طرف امام عليه السلام با اذن عام نصب شده، فردی را پادشاه یا حاکم مسلمانان قرار دهد، از حکام جور نخواهد بود؛ همچنان که در بنی اسرائیل نیز حاکم شرع و عرف هر دو از طرف صاحب شریعت نصب شده بودند (سروش محلاتی، ۱۳۸۶، ص ۵۳۵).

ب) حوزه عمل

در جایگاه سیاسی^۵ اجتماعی فقها، در دوره صفویه، بر اساس همان ولایت فقها به معنای نیابت عام از امام زمان بود؛ از این رو برای مشروعیت پذیرش مناصب حکومتی توسط علما به بیان علمای شیعه مثل شیخ مفید، سید مرتضی، ابوالصلاح حلی در دوره‌های قبل استدلال می‌شد که پذیرفتن امارت و منصب حکومتی در ظاهر از سلطان است و در واقع پذیرفتن ولایت از طرف امام زمان عجز و بر اساس نیابت از ایشان است: «...و إن كان في الظاهر من قبل المتغلب، فهو عن نائب عن ولي الامر عليه السلام في الحكم و مأهول له لثبوت الإذن منه و آبائهم» (حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۲۳). به تعبیر یکی از محققان، «نکته اصلی در این مسئله جدای از آنکه از نظر فقهی مشروعیت پذیرش ولایت حل شده است، ربط‌دادن آن به مشروعیت ولایتی و امامتی است» (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۱۷). لذا نوع استدلال فقهی علمای شیعه برای به‌دست‌گرفتن مناصب حکومتی بر اساس این بود که حکومت متعلق به فقیه است و فقیه جامع‌الشرایط یا به تعبیر آن روز مجتهدالزمانی در عصر غیبت تمام اختیارات امام معصوم را دارد (جعفریان، ۱۳۸۷،

پس از مرگ شاه اسماعیل اول، مرحوم محقق کرکی به عنوان نایب امام علیه السلام صاحب اختیار مطلق شد. پادشاه صفوی هم طی فرمانی به عمال و فرمانداران خود امتثال اوامر شیخ را لازم دانسته و تصریح کرده است که فرمان اصلی همانا اوامر و ونواهی شیخ است و شیخ اصل و او فرع است. «انت احق بالملک لانک النائب عن الامام و انما اکون من عمالک اقوم بأوامرک و نواهیک» (پیشه فرد، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶).

شیخ جعفر کاشف الغطاء از علمای پراوازه عهد قجر اجازه نمی‌داد که فتحعلی‌شاه بدون تأیید و اجازه علما حکومت خود را مشروع بخواند؛ او معتقد بود: کسب اجازه و اذن از مجتهدان به احتیاط و نیز رضای خداوند دو جهان نزدیک‌تر است و نزدیک‌تر است به تواضع و خضوع برای پروردگار جهانیان، از فتحعلی‌شاه که سایه او را خداوند بر سر مردم مستدام دارد (کاشف الغطاء، [بی تا]، ص ۲-۳). فی الجمله از کلمات و سیره فقهای گرانقدر در طول تاریخ تشیع حاصل می‌شود که نصب کارگزاران دولتی در زمان حضور امام بر عهده وی بوده و در زمان غیبت هم این وظیفه بر عهده ولی فقیه می‌باشد که به نصب کارگزاران و تنفیذ آنها می‌پردازد.

مروری بر اقوال و دیدگاه‌ها در مسئله تنفیذ

با گنجانده شدن اصل امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه در قانون اساسی؛ همواره کارشناسان بر سر ماهیت و ابعاد سیاسی و حقوقی این حکم اختلافاتی دارند که گاه در قالب این سؤال که آیا این امضا تشریفاتی است یا تنفیذی و شرعی و گاه در قالب این سؤال که آیا این امضا از اختیارات ولی فقیه است یا از وظایف وی مطرح می‌شود که در ذیل اهم این نظریات را ذکر می‌کنیم.

۱. نظریه اول

نظریه اول معتقد است امضای حکم ریاست جمهوری توسط رهبری یک موضوع تشریفاتی است و به معنای صحه‌گذاردن رهبری که نماینده حاکمیت ملی است، بر حسن انتخاب مردم می‌باشد (هاشمی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۰۲). بدین ترتیب نظریه اول بر وظیفه بودن این بند توسط رهبری تأکید دارد. البته صاحبان این نظریه خود به دو گروه

تقسیم می‌شوند:



الف) نظریه تشریفاتی به دلیل مشروعیت‌دهی مردم

برخی اصلاً مشروعیت نظام را متوقف بر ولایت فقیه نمی‌دانند؛ بلکه معتقدند رأی مردم مشروعیت نظام را تأمین می‌کند، حتی ولی فقیه نیز مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و رئیس‌جمهور را هم مردم انتخاب کرده‌اند و مشروعیتش به رأی مردم است و این امضای ولی فقیه بعد از رأی مردم تشریفاتی بیش نیست (حجاریان، ۱۳۸۱، ص ۲۹۶. حائری، ۱۹۹۵، صص ۱۴۳، ۱۵۹ و ۱۷۰). استدلال این گروه عبارت است از:

(۱) حاکمیت ملت در تعیین سرنوشت خود (اصل ۵۶ قانون) نوعاً از طریق آرای عمومی مردم، از راه انتخابات و همه‌پرسی اعمال می‌شود (اصل ۶ قانون اساسی) که انتخابات رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم یعنی آرای عمومی صورت می‌گیرد. پس می‌توان گفت که شرط لازم برای احراز مقام ریاست‌جمهوری کسب آرای مردم است؛ همچنان که تعیین رهبر نیز بر عهده خبرگان منتخب مردم است. مخالفت و عدم امضای حکم ریاست‌جمهوری بی‌اعتنایی به آرای عمومی و حاکمیت ملی تلقی می‌گردد (حائری، ۱۹۹۵، صص ۱۴۳، ۱۵۹ و ۱۷۰).

(۲) و مطابق اصل ۱۲۱ قانون اساسی که مفاد سوگند‌نامه رئیس‌جمهور است، حکومت امانتی است که از ناحیه مردم به رئیس‌جمهور اعطا شده است و مردم بر طبق اصل ۵۶ قانون اساسی از سوی خداوند بر سرنوشت اجتماعی‌شان حاکم شده‌اند؛ از این رو با توجه به مبانی مشروعیت نظام که همانا از مردم است، عدم تمکین رهبر در قبال رأی مردم با توجه به قانون اساسی پذیرفته نیست. این گروه اعتقاد دارند که عدم امضای حکم ریاست‌جمهوری منتخب مردم به معنای مخالفت با بُعد جمهوری‌ت نظام است که رهبری از قبل آن را پذیرفته است (حجاریان، ۱۳۸۱، ص ۲۹۶).

نقد و بررسی

اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یک مجموعه منسجمی است که باید با هم و در کنار هم مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد؛ به همین دلیل نباید با تمسک به ظواهر برخی اصول قانون اساسی مدعی استنتاج دیدگاهی خاص از قانون اساسی شد. بله درست است انتخاب و رأی مردم، همچنان که در اصل ۵۶ و ۱۲۱ قانون اساسی آمده است، شرط لازم برای تصدی ریاست‌جمهوری است و با انتخاب و گزینش مردم است که صلاحیت فرد برای عهده‌دار شدن مقام ریاست‌جمهوری مشخص می‌شود، منتها این شرط

به تنهایی کافی نیست. قدرت اجرایی و اعمال حاکمیت در کنار مقبولیت مردمی نیازمند مشروعیت الهی است که این شرط با امضای حکم ریاست‌جمهوری توسط ولی فقیه محقق می‌شود که مقدمه قانون اساسی و اصول ۵ و ۵۷ و ۱۱۰ به این امر پرداخته و بر آن تأکید کرده‌اند.

مردم در عینیت‌بخشی و کارآمدی حکومت نقش اساسی دارند؛ زیرا بدون مشارکت مردم حکومت اسلامی فاقد قدرت اجرایی خواهد بود و نمی‌تواند احکام اسلامی را اجرا کند. درحقیقت مشارکت و حضور مردم به حاکم اسلامی بسط ید و قدرت می‌دهد تا در سایه آن احکام و قوانین دین را در جامعه اجرا کند؛ مردم هیچ مشروعیتی به حکومت اسلامی نمی‌دهند و مشروعیت آن به خداوند است؛ ولی انتخاب مردم در مقام فعلیت‌بخشیدن و تحقق حکومت اسلامی مؤثر است و رأی و رضایت آنان باعث به‌وجودآمدن آن می‌شود. بر این اساس پذیرش و آرای مردم شرط لازم و نه کافی برای تحقق عینی حکومت است. رأی مردم به مثابه قالب است و روح مشروعیت را اذن الهی تشکیل می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۸). بنابراین عدم دخالت رأی مردم در مشروعیت حکومت به معنای بی‌اعتنایی به رأی و مشارکت عمومی آنان نیست؛ زیرا مردم در تحقق و فعلیت‌بخشیدن به حکومت اسلامی نقش اساسی دارند و بدون خواست آنان حکومت اسلامی تحقق نخواهد یافت. بند ۹ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی به یک نکته بسیار دقیق اشاره می‌کند که انتخاب مردم برای مشروعیت حکومت کافی نیست، بلکه برای تشخیص مصداق و تعیین صلاحیت از رأی مردم استفاده می‌شود؛ اما اصل مشروعیت تصرف در امور و شؤون مردم که باید از خداوند متعال سرچشمه بگیرد، از طریق ولی امر و رهبر فقیه که از طرف امام معصوم معین شده، تعیین می‌شود که این کار با امضای حکم ریاست‌جمهوری صورت می‌گیرد؛ یعنی وقتی مردم صلاحیت او را مشخص کردند ولی فقیه اجازه تصرف و دخالت در امور را به او خواهد داد و بدین وسیله رئیس‌جمهور مشروعیت خواهد داشت» (یزدی، ۱۳۸۲، ص ۵۵۱ - ۵۵۲). امام خمینی ره نیز بر همین اساس است که مشروعیت فقیه را الهی دانسته و رأی مردم را صرفاً شرط تولی امور دانسته‌اند. ایشان می‌فرماید فقیه جامع‌الشرایط «ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولی امور مسلمین و تشکیل بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر شده است به بیعت با ولی مسلمین» (امام خمینی،

۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۹).



پس استدلال نظریه تشریفاتی بودن امضا ناتمام است؛ چون قانون گذار با اطلاع کامل از فرایند انتخاب ریاست جمهوری امضای رهبری را مطرح کرده است که خود نشان عنایتی به خاستگاه مشروعیت نظام و قوای حاکم است؛ یعنی کمال فرایند انتخابات ریاست جمهوری امضای رهبری است. اعمال ولایت رهبری بر اعمال قوه مجریه فقط در این فرض قابل تصور و تحلیل است. در غیر این صورت وجود ولایت فقیه همانند امضا تشریفاتی خواهد بود.

ب) تشریفاتی به دلیل کسب مشروعیت بدون نیاز به تنفیذ

برخی دیگر هر چند اعتقاد دارند مشروعیت نظام و همه کارگزاران از طرف ولی فقیه تأمین می شود و نظام بدون ولایت فقیه نظام طاغوتی خواهد بود، می گویند مشروعیت رئیس جمهور به شورای نگهبان است که خود متشکل از فقهای است که ولی فقیه مستقیماً نصب کرده و از طرق دیگر و تأمین شده است و این امضا یک امر زاید و تشریفاتی است (هاشمی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۰۲). استدلال این گروه عبارت است از:

۱) صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارابودن شرایطی که در قانون اساسی می آید (اصل ۱۱۳ قانون اساسی) باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دور اول به تأیید رهبری برسد (اصل ۱۱۰ قانون اساسی) شورای نگهبان که نیمی از اعضای آن فقهای نماینده منتخب و مستقیم مقام رهبری اند، با دقت بر شرایط داوطلبان ریاست جمهوری نظارت می کنند (اصل ۱۸ و ۹۹ قانون اساسی). بنابراین یکی از داوطلبان صالح (باتشخیص شورای نگهبان) پس از شرکت در انتخابات صحیح مردمی (زیر نظر شورای نگهبان) به ریاست جمهوری نایل می گردد. با توجه به اینکه نظر مقام رهبری در نظارت های مذکور کاملاً تأمین شده است، صلاحیت و درستی رئیس جمهور بدون تردید به نظر می رسد و مقام مذکور جز امضا راه دیگری در پیش روی نخواهد داشت. در غیر این صورت، حجیت و اعتبار نمایندگی مقام رهبری و شورای نگهبان مورد تردید قرار خواهد گرفت (هاشمی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۰۲).

۲) تأیید ولی فقیه حتماً لازم نیست به شکل تنفیذ رأی مردم انجام گیرد؛ بلکه همین که کاندیدای ریاست جمهوری از «رأی» یک فقیه جامع الشرایط برخوردار باشد، از جنبه شرعی کفایت می کند؛ از این رو وقتی کاندیدای مورد نظر در ضمن میلیون ها رأی خود رأی برخی فقها را هم داشته باشد، سمت او به لحاظ شرعی نقصانی ندارد و نیازی نیست که حتماً یک فقیه خاص حکم او را امضا کند تا از مشروعیت برخوردار گردد (سروش محلاتی، ۱۳۹۲، ص ۲).

نقد و بررسی

۱. شورای نگهبان فقط صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بررسی و تأیید می‌کند، نه اینکه به آنها مشروعیت حکومت کردن ببخشد؛ چرا که اصلاً در حیطه وظایف و اختیارات شورای نگهبان چنین چیزی نیست. تنفیذ یعنی تفویض اختیار به رئیس‌جمهور و شورای نگهبان در زمینه حکومت بر مردم اختیاری ندارد تا آن را تفویض کند؛ بلکه این ولی فقیه است که طبق مبانی دینی و قانون اساسی امامت و ولایت بر کشور را برعهده دارد و بخشی از این اختیارات خود را به رئیس‌جمهور یا قوای دیگر واگذار می‌کند (اصل ۵ و ۵۷). «کار شورای نگهبان اظهار نظر کارشناسی است که این اظهار نظر و تأیید فصل الخطاب است؛ ولی در تنفیذ و نصب رهبری اعطای حق حاکمیت است» (رجبی، ۱۳۸۱، ص ۱).

به عبارت دیگر تصدی منصب ریاست‌جمهوری متوقف بر طی مراحل مختلف مقرر در قانون اساسی است. «رئیس‌جمهور» در چارچوب و بر مبنای قانون اساسی و در صورت داشتن شرایط، داوطلب تصدی این منصب می‌شود. قانون اساسی «مرجع تعیین شرایط» لازم برای تصدی این منصب است (اصل ۱۱۵). داوطلب شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری باید کلیه آن شرایط را داشته باشد و بدون احراز این صلاحیت‌ها شرکتش در انتخابات غیرقانونی است. وی پس از تأیید شورای نگهبان به داشتن شرایط مقرر در قانون اساسی - شورا «طبق اصول نود و نهم و یکصد و هیجدهم» به تعیین و احراز صلاحیت کاندیداها می‌پردازد - به عرصه انتخابات وارد می‌شود و رأی ملت به وی نه به صورت مطلق که بر مبنای همین قانون اساسی و برای اجرای آن به صندوق‌ها ریخته می‌شود. بدین سان بر طبق ترتیبات مقرر قانون اساسی تا داوطلب کلیه این مراحل را نیپیموده فقط عنوان «داوطلب» (بند ۹ اصل ۱۱۰ و ۱۱۷ و ۱۲۰) بر وی اطلاق می‌گردد؛ صرفاً در صورت طی مراحل از جمله امضای حکم ریاست و به عبارتی اعطای اذن شرعی تصرف در امور کشور است که عنوان «داوطلب» به «رئیس‌جمهور» مبدل می‌شود (اصلانی، ۱۳۸۱، ص ۲) و این امضا و تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری توسط ولی فقیه به هیچ‌وجه با کار شورای نگهبان تعارض ندارد؛ چراکه وظیفه شورای نگهبان ولو اینکه از طرف رهبری نصب شده‌اند فقط تشخیص و احراز صلاحیت‌هاست تا از ورود افرادی که معتقد به مبانی نظام و انقلاب نیستند جلوگیری شود که این امر نوعی نظارت و کنترل پیش‌گیرانه است، نه اعطای مشروعیت؛ درحالی‌که امضای رهبری انتصاب حقوقی و تنفیذ



شرعی ریاست جمهوری منتخب مردم و در واقع رسمیت و مشروعیت بخشیدن به انتخاب مردم است (شفیعی فر، ۱۳۷۸، ص ۷۵).

۲. اما این سخن که با شرکت کردن یک فقیه در انتخابات و رأی دادن به یک نامزد ریاست جمهوری مشروعیت برای آن شخص حاصل می شود و دیگر نیازی به تنفیذ نیست، سخن ناصوابی است؛ چرا که فرق است بین شخصیت و شخص ولی فقیه؛ در رأی دادن شخص ولی فقیه مد نظر است که طبق شرع و قانون اساسی (اصل ۱۰۷) با بقیه مردم مساوی است؛ ولی تنفیذ مصدر مشروعیت تصرفات و ثبوت اختیارات و تکالیف رئیس جمهور در محدوده قانون اساسی است که توسط شخصیت رهبری مشروعیت آن تأمین می شود (هادوی تهرانی، ۱۳۸۱، ص ۱). آیت الله جوادی در این باره می فرماید:

ولایت فقیه که خود از پیشروترین قواعد اسلام در عصر غیبت معصوم علیه السلام است به ولایت فقاہت و عدالت باز می گردد، نه حکومت فرد از جهت شخصیت حقیقی اش؛ همچنان که امام راحل علیه السلام در این نظام الهی به عنوان روح الله موسوی خمینی جز یک رأی نداشت؛ همانند سایر شهروندان ایران اسلامی پای صندوق اخذ رأی می رفت و رأی می داد. اگر رأی شخصیت حقیقی امام معیار اسلامی بود، دیگر چه نیازی به تنفیذ مسئولیت مسئول برگزیده مردم بود؟ سر مطلب آن است که رأی به صندوق انداخته نظر شخص حقیقی امام راحل بود که از حیث حقوقی همانند رأی سایر شهروندان بود؛ ولی تنفیذ حکم نه به شخص حقیقی بلکه به شخصیت حقوقی ولایت فقیه باز می گردد که در آن مقام نه نظر شخص که رأی اسلامی است؛ از این رو تا ولی فقیه حکم را تنفیذ نکند یا اذن ندهد نه شورای نگهبان و نه ریاست جمهور و نه هیچ نهاد سیاسی دیگری مشروعیت نمی یابد. آن مسئولی شایستگی اعمال مسئولیت و بذل اطاعت دارد و آن نهادهایی رسمی می شوند که شخصیت حقوقی ولی فقیه به نیابت از سوی امام عصر عج حکم آن را امضا و تنفیذ کند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۱).

۲) نظریه دوم

قائلان نظریه دوم معتقدند امضای حکم ریاست جمهوری توسط رهبری یک امر تنفیذی می باشد که مشروعیت کارهای ریاست جمهوری متوقف بر این امضا است؛ لذا این بند را جزو اختیارات ولی فقیه دانسته و معتقدند که ولی فقیه می تواند از امضای حکم ریاست جمهوری خودداری نماید؛ زیرا اعطای مشروعیت به تمامی قوای سه گانه را ولایت امر صورت می دهد و او می تواند از این موضوع استنکاف نماید. بدیهی است رهبری با توجه به صفت عدالت و رعایت مصالح عامه باید چنین تصمیمی را اتخاذ نماید و نه مبنای

دیگر (عمید زنجانی، بی تا، ص ۲۹۴) و (شعبانی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۱).

دلایل قایلان نظریه دوم

(۱) بنا بر مبنای مشروعیت ولایت فقیه مذکور در اصل ۵۷ و ۵ و مقدمه قانون اساسی سرایت مشروعیت الهی حکومت به قوای سه گانه از رهبری نشئت می گیرد؛ بدین ترتیب که قوه مجریه با امضای حکم رئیس جمهوری توسط رهبری، قوه مقننه از طریق نصب فقهای شورای نگهبان و قوه قضاییه از طریق نصب ریاست آن توسط رهبری مشروعیت می یابند و به همین دلیل در قانون اساسی قوای سه گانه زیر نظر و در طول اختیارات ولایت مطلقه امر و امامت امت قرار داده شده اند (عمید زنجانی، بی تا، ص ۲۹۴).

(۲) اساساً تشکیل هر کدام از قوای سه گانه به منزله واگذاری و اعطای بخشی از اختیارات رهبری است و امضای حکم ریاست جمهوری نیز نشان از واگذاری قسمتی از اختیارات اجرایی ولی فقیه به فردی به نام رئیس جمهور است که می تواند این اختیارات را تفویض دهد یا اختیارات بیشتری تفویض نماید (ایمانی، ۱۳۸۱، ص ۲).

(۳) در این خصوص، مذاکرات مجلس نهایی قانون اساسی حکایت از تنفیذی بودن امضا دارد (مشروح مذاکرات، ۱۳۶۴، ص ۱۱۸۹ - ۱۲۵۰). علاوه بر آن ماده یک قانون انتخابات ریاست جمهوری (مصوب ۱۳۶۴/۰۴/۰۵) در این باره مقرر می دارد «دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران چهار سال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه به وسیله مقام رهبری آغاز می گردد».

بررسی قول مختار و ادله و استدلال‌های مربوطه

مراد از امضای حکم ریاست جمهوری صرف تشریفات نیست؛ بلکه این امر تنفیذی و برگرفته از مبانی اعتقادی ماست. تنفیذ در حکومت اسلامی نه سنخیتی با توشیح ملوکانه در نظام شاهنشاهی دارد و نه یک امضای تشریفاتی است؛ بلکه اعمال حساسیت به رعایت موازین اسلامی و حقوق مردم است. مسئله تنفیذ را باید در راستای مسئله مشروعیت فهمید. اگر در باب حق حاکمیت دغدغه‌ای وجود داشته باشد، بی شک راه رفع آن تنفیذ رهبری واجد شرایط است. این تنفیذ است که به حاکمیت مشروعیت می بخشد و آن را از خطر عدم مشروعیت و طاغوت حفظ می کند؛ لذا ما در اینجا نظریه دوم را اختیار می کنیم و برای اثبات آن دلایلی اقامه می نماییم:

۱. دلیل فقهی

طبق جهان‌بینی اسلامی جهان ملک طلق خداست و تصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حق تصرف در خویشتن را ندارد تا چه رسد به تصرف در دیگران؛ با چنین اعتقادی تنها کسانی حق حکومت دارند که خدا ایشان را منصوب کرده باشد. این افراد انبیای الهی و ائمه‌اند که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند و در زمان غیبت نایبان عام امام زمان عج با شرایطی خاص و به‌طور غیرمستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴۵-۴۹). بر اساس ولایت انتصابی فقیه مشروعیت سایر نهادهای موجود در حکومت نیز مستند به حکم ولی فقیه است؛ مشروعیت ولایت سیاسی فقیه مبدأ مشروعیت سایر نهادهای موجود در ساختار حکومت می‌گردد؛ زیرا اگر تنفیذ ولی فقیه نباشد، همه نهادهای درون حاکمیت دچار بحران مشروعیت می‌شوند (همان، ص ۵۲).

از آنجا که امام بر اساس مبانی اسلامی در رأس هرم قدرت قرار دارد، وظیفه حاکم اسلامی شامل همه امور مربوط به مصالح جامعه است و هیچ امر حکومتی را نمی‌توان از این محدوده بیرون دانست (جوان‌آراسته، ۱۳۸۰، ص ۷۸) و وقتی حاکم و امام در جامعه اسلامی ولی فقیه است، همه امور کشور بر عهده اوست و شخص دیگری حق حکومت نخواهد داشت و تنها ولی فقیه است که این ولایت را در زمان غیبت در اختیار دارد و حق حکومت تنها برای او محفوظ و شرعی است. «لیس لأحد تکفل الامور السياسیه کاجراء الحدود و القضائیه و المالیه كأخذ الخراجات و مالیات الشرعیه إلا إمام المسلمین و من نصبه لذلک» (روح الله خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۵۹). هرکس دیگری اگر بخواهد در شئون مختلف جامعه تصرف و حکمرانی کند باید از طرف ولی فقیه مأذون باشد وگرنه حق حکومت نخواهد داشت و اگر بدون اذن ولی فقیه، حکومت کند طاغوتی بیش نخواهد بود؛ به بیانی دیگر حاکم و رئیس و امام در جامعه اسلامی ولی فقیه است و بقیه کارگزاران نظام اسلامی افراد و دست‌یاران اویند «انّ المكلف و المسئول فی الحکومة الاسلامیه اولاً و بالذات هو الامام و الوالی و ان السلطات الثلاث ایادیه و اعضائه» (همان، ج ۲، ص ۱۱۴). بنابراین شأن و جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی شیعه بسیار بااهمیت است؛ زیرا مبدأ مشروعیت ارکان نظام سیاسی است. بر اساس همین مبنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی که مبتنی بر ولایت فقیه است، قانون اساسی و ریاست‌جمهوری پس از

رأی مردم باید مورد تنفیذ و امضای رهبر قرار گیرد (واعظی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۸).

۲. دلیل حقوقی

یکی از پایه‌های اعتقادی نظام جمهوری اسلامی «امامت و تداوم رهبری از طریق اجتهاد مستمر» (قانون اساسی، بند پنجم از اصل دوم) است که در بند پنجم از اصل دوم قانون اساسی، به صورت برگردان قانونی از مبانی اعتقادی اسلام، بدین صورت متجلی شده است: «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام»؛ یعنی هرگاه حاکمیت و ولایت در این نظام دست غیر فقیه باشد، بی‌شک نظام بر پایه اصل امامت و تداوم آن از طریق اجتهاد مستمر نیست و از مشروعیت الهی برخوردار نخواهد بود (شفیعی فر، ۱۳۷۸، ص ۶۷). رهبری الهی و امامت امت ایجاب می‌کند ولی امر و حاکم اسلامی نظارت عالی بر قوای سه‌گانه را که حاکمیت ملت را اعمال می‌کنند، بر عهده گیرد. قانون اساسی هم ولایت فقیه را حاکم بر سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه قرار داده است؛ زیرا برای تحقق مشروعیت قوای سه‌گانه ناگزیر باید اختیارات فقیه در تمامی ارکان حکومت به گونه‌ای اعمال شود و نهاد رهبری از فراز قوای سه‌گانه این اختیارات را اعمال می‌کند (همان، ص ۶۸).

پس طبق اصول قانون اساسی قوای سه‌گانه تحت ولایت ولی فقیه قرار دارند و این ولایت در قوه قضائیه با نصب رئیس این قوه و در قوه مقننه با نصب فقهای شورای نگهبان و در قوه مجریه با تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری جاری می‌شود و از این طریق مشروعیت قوای سه‌گانه تأمین می‌گردد. علاوه بر این، اعمال قوه مجریه هم به نحوی انجام می‌شود که با اصل اعتقادی حاکمیت الهی و ولایت ولی فقیه هماهنگ باشد. بدین منظور اصل شصتم قانون اساسی اعمال قوه مجریه را در درجه اول تلویحاً برای رهبری شناخته است و در مرحله بعدی برای رئیس‌جمهور و وزرا؛ به عبارت دیگر رهبری عالی‌ترین مقام رسمی کشور و در واقع شخص اول مملکت است و طبق اصل یکصد و سیزدهم رئیس‌جمهور پس از مقام رهبری قرار دارد و مسئولیت اولیه اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه نیز طبق همین اصل با رهبری است و موارد خارج از مسئولیت رهبری به رئیس‌جمهور موکول شده است. علاوه بر این چون رئیس‌جمهور هم با تنفیذ رهبری مسئولیت را به دست می‌گیرد مطابق اصل یکصد و بیست و دوم در برابر رهبری نیز مسئول است، «علاوه بر مسئولیت در قبال مجلس». باید گفت رئیس‌جمهور با استفاده



از تفویض اختیار رهبری به انجام وظایف خود می‌پردازد و به‌طور غیرمستقیم کارویژه رهبر را اعمال می‌کند (همان، ص ۷۸).

با توجه به اصول یادشده مشروعیت نظام و قوای حاکم منوط به تأیید ولی فقیه جامع‌الشرایط است و امضای حکم ریاست‌جمهوری نمی‌تواند امری صرفاً تشریفاتی باشد، بلکه صبغهٔ تنفیذی دارد؛ بنابراین رئیس‌جمهور منتخب مردم وقتی رسمیت می‌یابد که با امضای رهبری عهده‌دار این مسئولیت شود. طبیعی است رهبر بر اساس مسئولیتی که در پیشگاه خداوند و در برابر مردم دارد، نمی‌تواند حکم ریاست‌جمهوری شخص فاقد صلاحیت این مقام را امضا کند و ولی فقیه با توجه به دو صفت عدالت و فقاہت این کار را انجام می‌دهد؛ لذا استدلال نظریهٔ تشریفاتی بودن امضا ناتمام است؛ چون قانون‌گذار با اطلاع کامل از فرایند انتخاب ریاست‌جمهوری امضای رهبری را مطرح کرده است که خود نشان عنایتی به خاستگاه مشروعیت نظام و قوای حاکم است؛ یعنی کمال فرایند انتخابات ریاست‌جمهوری امضای رهبری است و اعمال ولایت رهبری بر اعمال قوهٔ مجریه فقط در این فرض قابل تصور و تحلیل است. در غیر این صورت، وجود ولایت فقیه همانند امضا تشریفاتی خواهد بود.

۳. مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی

از سخنان اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین برمی‌آید که آنان برای امضای مقام رهبری کارکرد مشروعیت‌بخشی قایل اند و آن را تنفیذی دانسته‌اند.

۱. آقای فاتحی از اعضای مجلس در زمان بررسی پیش‌نویس اصل ۱۱۰ قانون اساسی می‌گوید: «برای من این مطلب روشن نشد که امضای حکم ریاست‌جمهوری آیا صرفاً تشریفاتی است یا اینکه اگر امضا نکرد تکلیف چه می‌شود؟» نایب رئیس مجلس آیت‌الله شهید بهشتی در پاسخ وی می‌گوید: «نه آقا این تنفیذ است» (صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۹۰). پیش از این سخنان هم آقای منتظری دربارهٔ پیوند اسلامیت و جمهوریت نظام می‌گوید: «اگر یک رئیس‌جمهور، تمام ملت هم به او رأی بدهند، ولی فقیه و مجتهد روی ریاست‌جمهوری او صحنه نگذارد این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد و از آن حکومت‌های جابرانه‌ای می‌شود» (همان، ص ۵۷۱).

۲. آیت‌الله خامنه‌ای هم در بحث بررسی و تنظیم اصول مصوب قانون اساسی طی

نطقی فرمودند: «وقتی ما می‌گوییم که مشروعیت نظام مثلاً رئیس‌جمهور هم که مردم به او رأی می‌دهند ما جلوی چشم دنیا رئیس‌جمهوری را که چندین میلیون آدم به او رأی داده‌اند می‌آوریم پیش ولی امر که آقا شما تنفیذ کن دیگر، معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که اگر او تنفیذ نکند فایده‌ای ندارد» (همان، ص ۱۶۳۲).

۳. در مجلس بازنگاری قانون اساسی آقای هاشمی سؤال می‌کنند: «این امضا است یا تنفیذ». محمد مؤمن (مخبر کمیسیون) در جواب می‌گوید: «آقای هاشمی، در این قسمت من آنچه را که در کمیسیون بوده توضیح می‌دهم [هاشمی: بفرمایید]. همان طور که عرض کردم این عبارتی که الان در جزوه وظایف در اصل آمده عیناً عبارتی است که در اصل بوده. آنجا دو تا مطلب مطرح شد. یکی که این کلمه امضا تبدیل به تنفیذ بشود و گفتیم که چون کلمه امضا به قول بعضی از آقایان مفهوم عرضی یا عوامانه‌اش صرف همین یک خط‌کشیدن آن زیر هست، برای اینکه کسی از آن این مفهوم را تفهم نکند، گفتیم خوب است که ما تبدیلیش کنیم به تنفیذ. آقایان فرمودند خوب این امضا از نظر کلمه‌ای مصدر باب افعال است؛ یعنی گذرا قرار دادن و نافذ قرار دادن؛ لذا کلمه امضا و کلمه تنفیذ چون یک معنا را دارد موافقت نکردند که این کلمه امضاء که زیباتر است برداشته بشود، این یک مسئله» (همان، ص ۴۶۸).

۴. اقوال حقوقدانان و مفسران قانون اساسی

غالب حقوقدانان و مفسران قانون اساسی امضای حکم ریاست‌جمهوری را تنفیذی دانسته و حرف آنها را که ادعای تشریفاتی بودن دارند نفی کرده‌اند و تصریح نموده‌اند که مشروعیت کارهای ریاست‌جمهوری از طرف ولی فقیه با این امضا تأمین می‌شود که در ذیل نمونه‌هایی از اقوال حقوقدانان را می‌آوریم:

- استاد عباسعلی عمید زنجانی یکی از حقوقدانان برجسته در کتاب *مبانی قانون اساسی* می‌نویسد: «رئیس‌جمهور به لحاظ دارا بودن اختیارات «که مشروعیت اعمال آنها موکول به اذن رهبری است»، باید اذن ولی فقیه را داشته باشد و بدون تنفیذ رهبری غیر ولی فقیه نمی‌تواند این اختیارات را اعمال نماید، (عمید زنجانی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴).

- دکتر علی وفادار در کتاب *حقوق اساسی و تحولات سیاسی* می‌نویسد: «در



مسئولیت گردد و در واقع این امضا تنفیذ است نه امضای تشریفاتی» (وفادار، ۱۳۷۴، ص ۴۷۷).

- سید جلال‌الدین مدنی در کتاب *حقوق اساسی ج.ا.م* می‌نویسد: «امضای حکم ریاست‌جمهوری به معنای تنفیذ است و به انتخابی که از طرف مردم انجام گرفته مشروعیت می‌بخشد؛ از این رو در احکام ریاست‌جمهوری امام این مسئله هویداست» (مدنی، ۱۳۷۰، ص ۴۶).

- قاسم شعبانی در کتاب *حقوق اساسی* درباره امضای حکم ریاست‌جمهوری چنین می‌نویسد: «مشروعیت نظام و همه قوای مربوطه منوط به تأیید و قبول رهبر و ولی امر مسلمانان است؛ زیرا اگر ولی فقیه صلاحیت و صحت امری را تأیید نکند، اگرچه همه مردم هم بدان رأی و نظر موافق داده باشند، مشروع نخواهد بود. از این رو این امضا یک امر صرفاً تشریفاتی نیست؛ بلکه تنفیذ ریاست‌جمهوری فرد منتخب است و رئیس‌جمهور منتخب هنگامی به رسمیت شناخته می‌شود که از سوی ولایت مطلقه فقیه عهده‌دار این مسئولیت شود» (شعبانی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۱).

- دکتر محسن اسماعیلی عضو حقوقدان شورای نگهبان می‌گوید: «تشریفاتی بودن یک امضا یک برداشت عوامانه و غیرعلمی از امضاست که به هیچ وجه در قانون اساسی مورد نظر نیست؛ زیرا اقدامات رئیس‌جمهور دخالت در حقوق و تکالیف مردم است و این نیاز به اذن ولی امر دارد و این اذن در قانون اساسی تحت عنوان امضا مورد تأکید قرار گرفته است» (اسماعیلی، ۱۳۸۱، ص ۱).

- آیت‌الله محمد یزدی عضو شورای نگهبان در این باره نوشته‌اند: «انتخاب مردم برای مشروعیت حکومت کافی نیست. اصل مشروعیت تصرف در امور و شئون مردم که باید از خداوند متعال سرچشمه بگیرد، از طریق ولی امر و رهبر فقیه که خود از طرف امام معصوم و پیامبر و خدا معین شده، تعیین می‌شود که این کار با امضای حکم صورت می‌گیرد» (یزدی، ۱۳۸۲، ص ۵۵۱-۵۵۲).

- دکتر نجفی اسفاد و دکتر فرید محسنی در کتاب *حقوق اساسی* می‌نویسند: «بر اساس بند ۱۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از انتخاب مردم با رهبری است؛ امضا در این اصل نه تنها جنبه تشریفاتی ندارد، بلکه دقیقاً به مفهوم تنفیذ و تأیید است» (نجفی و محسنی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۰).

نتیجه

۱. در اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران امضای حکم رئیس‌جمهور منتخب را در ردیف وظایف و اختیارات مقام رهبری قرار داده است و کلمه تنفیذ به کار گرفته نشده، اما با بررسی معنای لغوی و اصطلاحی به دست می‌آید که هر دو مترادف هم و به معنای اعتباربخشیدن و تأیید کردن اند و در استعمال به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند و همچنین در بررسی مشروح مذاکرات خبرگان مشاهده می‌شود که منظورشان از امضا همان تنفیذ است.

۲. تنفیذ حکم در جایی به کار برده می‌شود که شخص مالک و ولایتی بر آن کار داشته باشد و تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری در صورتی صحیح خواهد بود که ما تعیین و نصب کارگزاران نظام اسلامی و از جمله آنها رئیس‌جمهور را از اختیارات و وظایف ولی فقیه بدانیم؛ لذا همان‌طور که در پیشینه ذکر شد در عصر حضور امام معصوم نصب کارگزاران به دست وی بوده و در زمان غیبت هم ولی فقیه به عنوان امام و حاکم جامعه اسلامی این اختیار را در دست داشته و به نصب کارگزاران دولتی اقدام می‌کرده است.

۳. تنفیذ یک امر تشریفاتی و صوری نیست که هیچ‌گونه اثری نداشته باشد؛ بلکه امری کاملاً شرعی و حقوقی می‌باشد به طوری که ولی فقیه با امضای حکم ریاست‌جمهوری به او اعتبار حقوقی و مشروعیت می‌بخشد و به تعبیر دیگر او را از فرد «منتخب مردم» به «رئیس‌جمهور» تبدیل می‌کند. مشروعیت قوه اجرایی وابسته به تنفیذ و امضای ولی فقیه است و بدون امضا اقدامات رئیس‌جمهور با فقدان مشروعیت و طاغوت خواهد بود.

کتابنامه

- قرآن.

- ابن هشام، عبد الملک بن هشام، *السیرة النبویه*، ج ۴، بیروت: [بی تا].

- اسماعیلی، محسن، «هیچ بندی از قانون اساسی تشریفاتی نیست»، سایت دفتر حفظ و نشر حضرت آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۸۸.

<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=7550>

- اصلانی، فیروز، «نگاهی به مقوله تنفیذ رأی مردم و آثار آن»، پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، ۱۳۸۸:

<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=7616>

- ایمانی، ناصر، روزنامه رسالت، ش ۶۷۶۵، ۱۳۸۸/۵/۱۰.

- بستانی، فواد افرام، *فرهنگ ابجدی*، تهران: نشر اسلامی، ۱۳۷۵.

- پیشه فرد، جعفر، *پیشینه نظریه ولایت فقیه*، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۰.

- جعفریان، رسول، *تاریخ تحول دولت و خلافت*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۷.

- _____، *صفویه از ظهور تا زوال*، چ ۶، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۷.

- _____، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.

- جمعی از پژوهشگران (زیر نظر آیت الله مظاهری)، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*، قم: انتشارات مؤسسه دایرة المعارف فقه، ۱۳۸۷.

- جوادی آملی، امام مهدی (عج) *موجود موعود*، قم: اسراء، ۱۳۸۹.

- _____، *پیرامون وحی و رهبری*، قم: الزهراء، ۱۳۶۸.

- _____، *ولایت فقیه: ولایت فقاقت و عدالت*، چ ۱۴، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۱.

- جوان آراسته، حسین، «نقد و نظر (بازخوانی امامت، حکومت و توزیع قدرت در قانون اساسی)»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، س ۶، ش ۴، ۱۳۸۰.

- حائری، مهدی، *حکمت حکومت*، لندن: ۱۹۹۵م.

- حجاریان، سعید، *جمهوریت: افسون زدایی از قدرت*، چ ۲، ۱۳۸۸.

- حلبی، ابوالصلاح، *الکافی فی الفقه*، چ ۱، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق.

- خالقی، علی، *مشروعیت قدرت از دیدگاه امام خمینی*، تهران: چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۵.

- خامنه‌ای، علی، دفتر فرهنگی فخرالائمه، *حقیقت عظمی*، تهران: انتشارات سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۸۸.



- خامنه‌ای، سایت مقام معظم رهبری، بیانات در نماز جمعه ۱۳۶۳/۰۲/۳۰.
- خمینی، روح الله، *صحیفه نور*، ج ۵، ۱۱، ۳، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۵ و ۱۷، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- _____، *ولایت فقیه*، ج ۲۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۰.
- _____، *صحیفه امام*، ج ۱۰ و ۲۰ و ۱۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- رجبی، محمدحسین، «تفاوت تنفیذ و تحلیف چیست»، ۱۳۹۲: <http://rajanews.com/Detail.asp?id=164208>.
- زبیدی، مرتضی، *تاج العروس*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- سروش محلاتی، محمد، «تحلیل فقهی حقوقی تنفیذ»، ۱۳۹۲: <http://www.soroosh.mahallati.com/modules.php?name=News&file=article&sid=110>.
- _____، *محمد، دین و دولت*، قم: بوستان کتاب، به نقل از: جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۵۶.
- شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳.
- _____، *حقوق اساسی*، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳.
- *شفیعی فر، محمد*، «جایگاه ولایت فقیه در حقوق اساسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان، س ۴، ش ۳، ۱۳۷۸.
- شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۳۷۹.
- *صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی*، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
- طبری، محمد، *تاریخ طبری*، ج ۵، مدینه: مطبعة بریل، ۱۴۰۹ق.
- عمید زنجانی، عباسعلی، *مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، جهاد دانشگاهی دانشگاه گیلان، ۱۳۶۸.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بازنگری آن، مصوب ۱۳۶۸.
- قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۴.
- قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۷، تهران: دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۱.
- کاشف الغطاء، جعفر، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، اصفهان: مهدوی، [بی تا].



- لاری نجفی، عبدالحسین، *قانون در اتحاد دولت و ملت*، شیراز: مطبعة سپهر محمدی، ۱۳۲۶ش.
- لکزایی، نجف، *چالش سیاست دینی و نظم سلطانی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶، به نقل از: سید محمد علی حسین زاده، اندیشه سیاسی محقق کرکی، ص ۷۴.
- _____، *چالش سیاست دینی و نظم سلطانی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶، به نقل از: محمد باقر خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۴، ص ۳۶۳-۳۶۴.
- محقق اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائده و البرهان*، ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- مدنی، سید جلال الدین، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر همراه، ۱۳۷۰.
- مصباح یزدی، محمد تقی، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
- _____، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
- مظفر، محمدرضا، *عقاید امامیه*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- منتظری، حسینعلی، *دراسات فی ولایة الفقیه*، ج ۲، قم: دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
- نائینی، محمد حسین، *منیة الطالب*، ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- نجفی، اسفاد و فرید محسنی، *حقوق اساسی*، ج ۴، تهران: انتشارات هدی، ۱۳۸۶.
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۳ و ۱۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
- نراقی، احمد، *عوائد الایام*، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۸ق.
- واعظی، احمد، *حکومت اسلامی: درسنامه اندیشه سیاسی اسلام*، قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، ۱۳۸۵.
- وفادار، علی، *حقوق اساسی و تحولات سیاسی*، ج ۱، تهران: انتشارات شروین، ۱۳۷۴.
- هادوی تهرانی، مهدی، «*جایگاه تنفیذ در ساختار جمهوری اسلامی*»، سایت دفتر حفظ و نشر حضرت آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۸۸:

<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=7619>

- هاشمی، سید محمد، *حقوق اساسی*، تهران: میزان، ۱۳۷۴.
- هدایت‌نیا، فرج الله، *روزنامه کیهان*، ش ۲۰۵۶۲، ۱۳۹۲/۵/۲۰.
- یزدی، محمد، *شرح و تبیین قانون اساسی*، ج ۱، تهران: نشر امام عصر (عج) ۱۳۸۲.